

بھارت

مارس ۲۰۱۹
۱۹ جولائی

شیخ توالت

ہیو
Hoopa



مدرسائی ۱ وروجکبھا شیخ توالت



پملا بوچرت
تصویرگر: بکا مور
مترجم:
اعظم مہدوی

بوجارت، پاملا

Butchart, Pamela

عنوان و نام پدیدآور: شیخ توالت/پملا بوجارت: تصویرگر بکا مور؛ مترجم اعظم مهدوی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص. : مصور (رنگی).

فروست: مدرسه‌ی وروجک‌ها.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۱۱-۱ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۱۰-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The toilet ghost.

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی

Children's stories, English

موضوع: مدرسه‌ها -- داستان

Schools -- Fiction

شناسه افزوده: مور، بکا، تصویرگر

Moore, Becka

شناسه افزوده: مهدوی، اعظم، ۱۳۶۰ -- مترجم

رده‌بندی دیوپی: ۸۲۳/۹۱۴ [د]

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۷۶۷۲۰۰



مدرسه‌ی وروجک‌ها شیخ توالت

نویسنده: پملا بوجارت

مترجم: اعظم مهدوی

تصویرگر: بکا مور

ویراستار: مریم رزاقی

مدیرهنری: علی بخشی

طراح گرافیک: آزاده توماچ‌نیا

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲

تیراژ: ۷۵۰ نسخه

قیمت: ۱۱۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۱۰-۴

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۱۱-۱

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱.

واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ www.hoopa.ir

info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

Text copyright © Pamela Butchart, 2015
Illustration copyright © Becka Moor, 2015
This translation of Wigglesbottom Primary:
The Toilet Ghost is published by arrangement
with Nosy Crow ® Limited.
Persian Translation © Houppaa Publication, 2023

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Nosy
Crow، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، پیملا بوچرت، و ناشر خارجی آن، نوزی کرو، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت پیملا بوچرت، این کار را کرده است.



برای
هانا و لورن
پ. ب.

برای کیلی
ب. م.



شبیخ
تولات
صفحه‌ی
۱۱

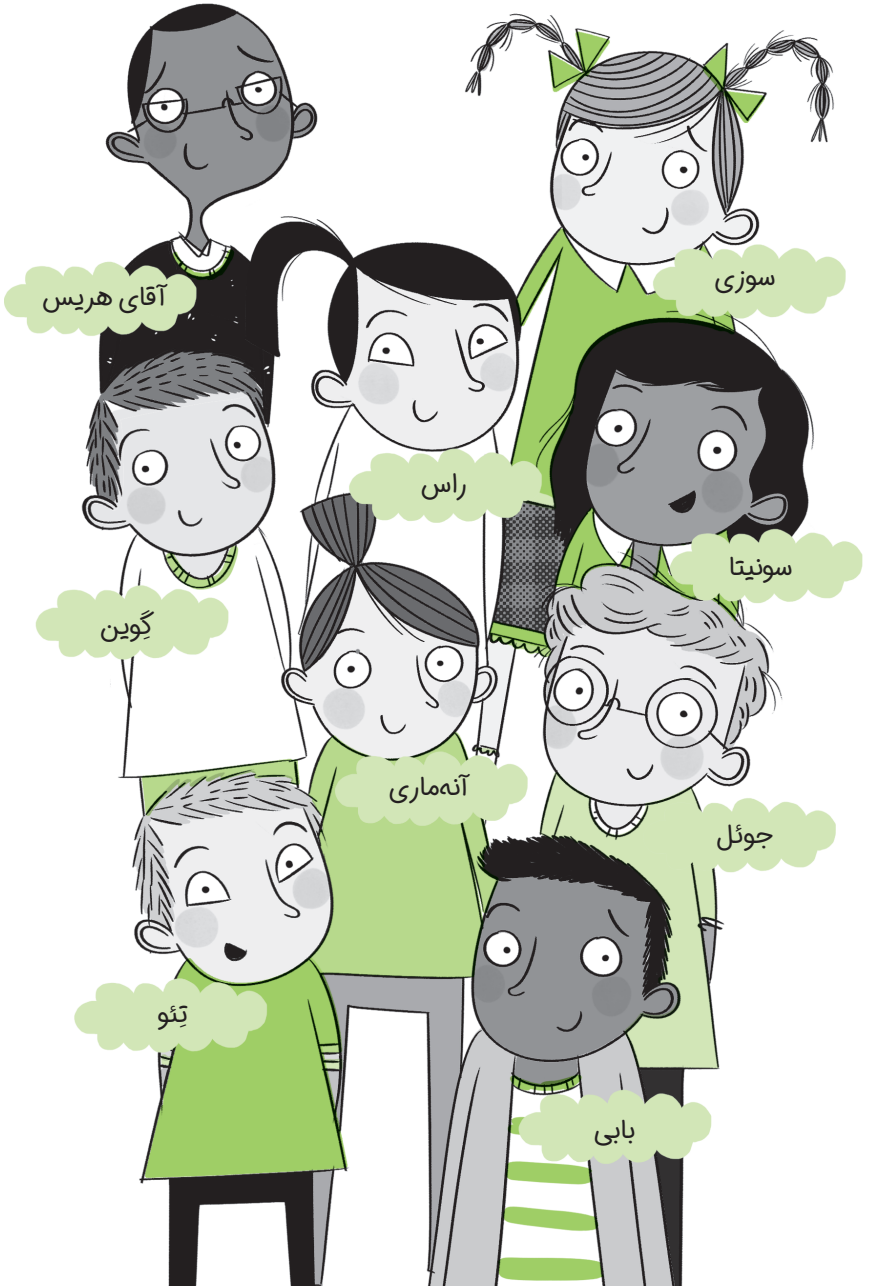
تفش
بوآندوی
پیشگو
صفحه‌ی
۳۹

نفرین
فرش
خارخاری
صفحه‌ی
۷۵

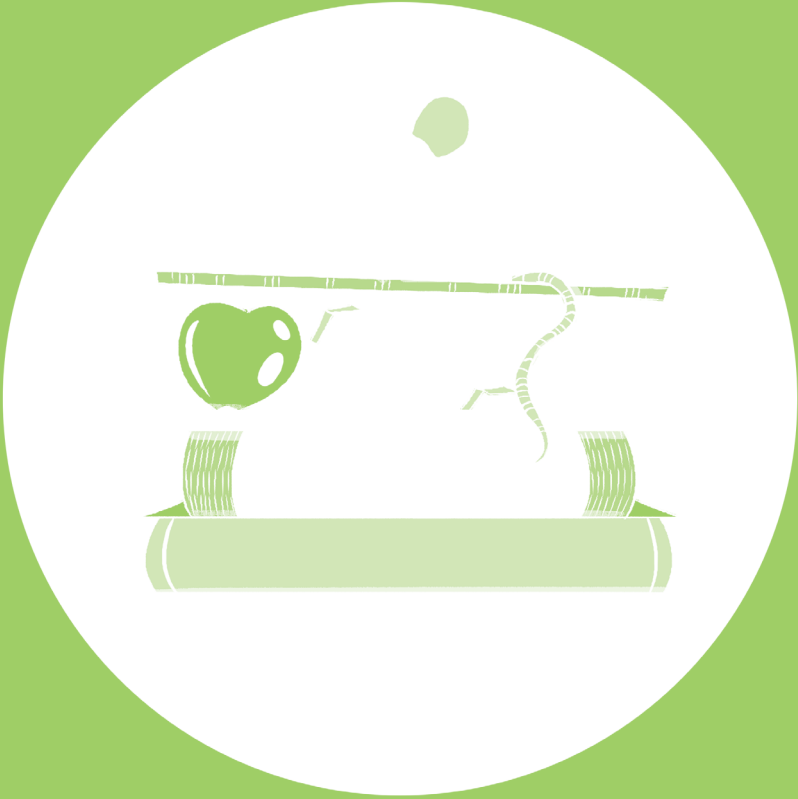
به
مدرسه‌های
۱۹۹۱

خوش آمدید!









یک روز گویین اجازه گرفت که برود دست شویی. وقتی برگشت، مثل موش آب کشیده شده بود. خانم رایلی گفت: «ای بابا، چی به سرت آمده گویین؟!» گویین گفت: «ام... نمی دانم. داشتم دست هایم را می شستم که...»

این طوری شد.»



بعد خانم رایلی گوین را فرستاد
اتاق بهداشت تا لباس هایش
را عوض کند. وقتی برگشت،
یک دست لباس «پدکی»
پوشیده بود. گوین با
هیچ کس حرف نزد. ما
فکر کردیم به خاطر
لباسش با ما صحبت
نمی کند. چون شلواری که
به او داده بودند زیادی
برایش کوتاه بود.



اما بعد، وقتی تئو دستش را برد بالا و اجازه گرفت که
برود دستشویی، نفس گویین بند آمد!
و آن وقت بود که گویین به ما گفت فکر می‌کند توالت
پسرها تسخیر شده، چون هر دو تا شیر آب
تا آخر باز شدند بدون این که او
دستش بهشان خورده
باشد!



خانم رایلی آمد بالای سرمان و گفت حرف نزنیم و برگردیم سر جاهای خودمان. بعد هم به تئو اجازه داد برود دستشویی. اما تئو گفت دیگر دستشویی ندارد، درحالی که همه‌ی ما می‌دانستیم دارد.



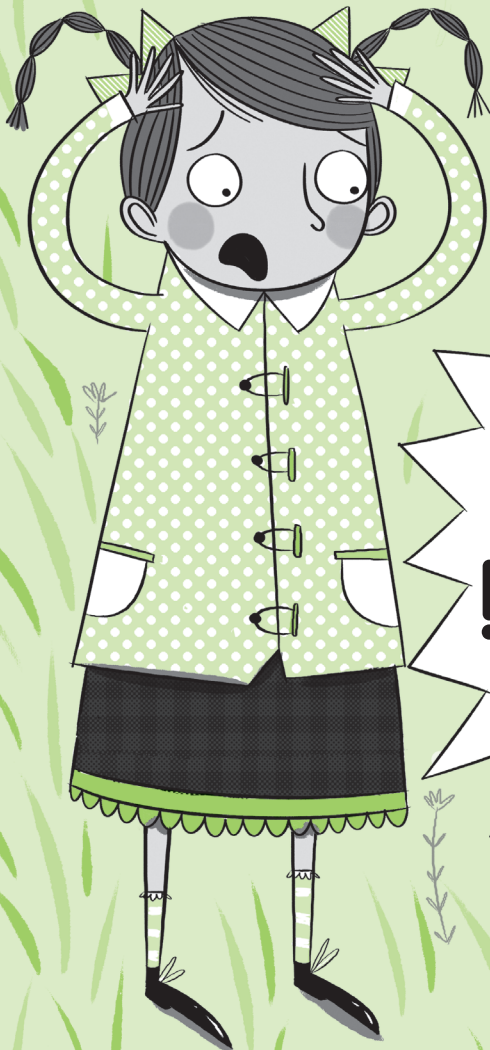
زنگ تفریح همگی دویدیم بیرون و نشستیم لای
چمن‌های بلند. سونیتا گفت به‌خاطر شبح توالت باید
حسابی مراقب گویین باشیم و همگی کاپشن‌هایمان را
بیندازیم روی شانهاش. ما هم به حرفش گوش کردیم.



سونیتا گفت به خاطر شوکی که به گَوبین وارد شده، حتماً حساسی خسته و ضعیف شده. گَوبین سرش را تکان داد که یعنی آره، و بعد پاهایش را جمع کرد. یک کوچولو می‌لرزید. برای همین، من آب‌میوه‌ام را از جیبم درآوردم و به او دادم تا کمی انرژی بگیرد.



اما یک دفعه سوزی جیغ زد:



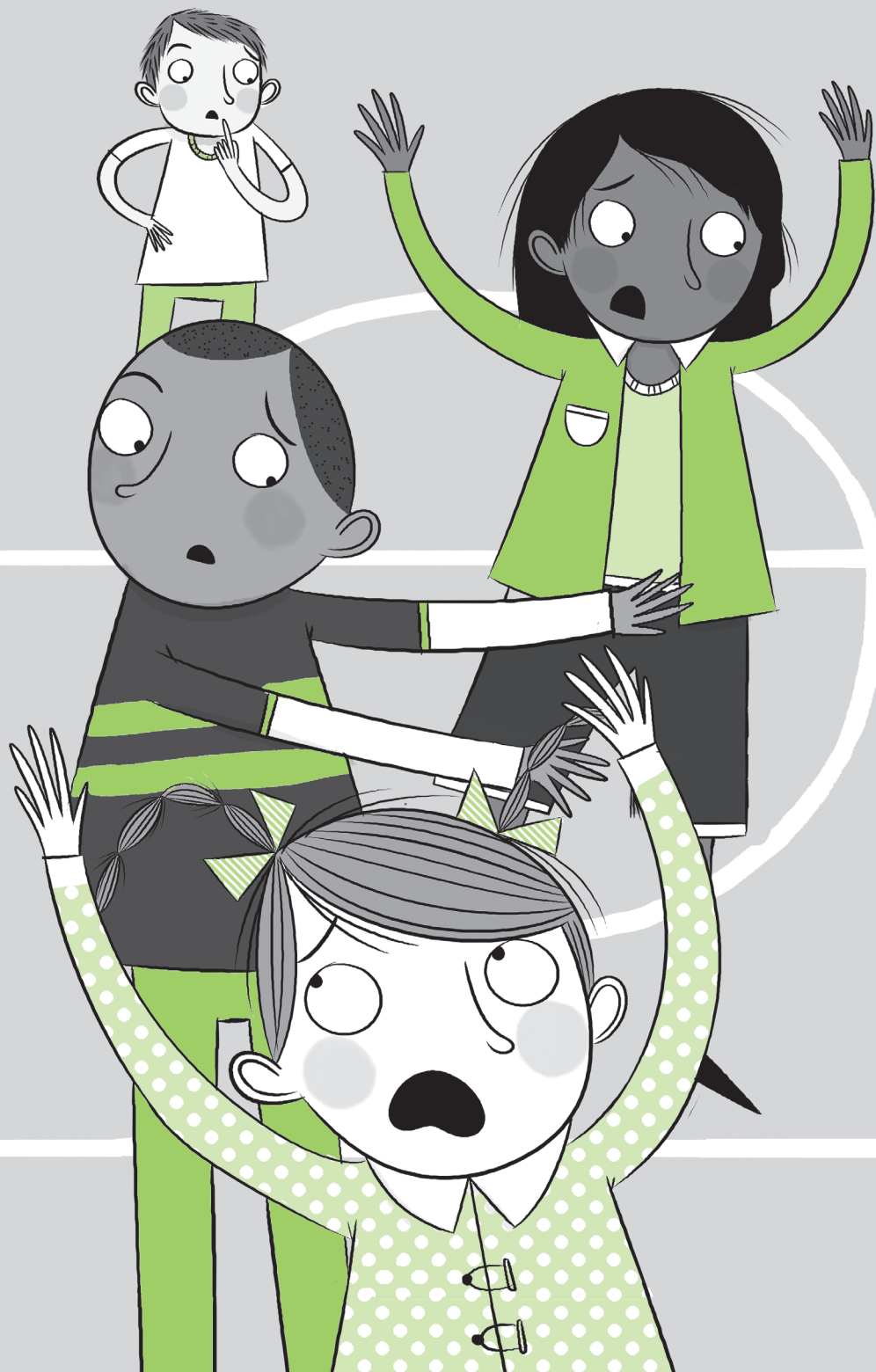
نه!
نخورش!

سوزی توضیح داد هیچ‌کدام از پسرها نباید آب یا
آب‌میوه بخورند. چون بعدش باید بروند توالت و آن وقت
شبح توالت

آن‌ها را می‌گیرد!

بعد همگی دورتادور حیاط مدرسه دویدیم و رفتیم پیش
پسرها تا از شبح توی توالت و ممنوع بودن آب‌میوه
باخبرشان کنیم.





اما بعد، سر زنگ ناهار پسرها **بدجوری** تشنه شدند. چون ناهار آن روزمان جوجه‌ی فلفلی بود، دهن‌هایمان داشت می‌سوخت.

سونیتا گفت گِوین و بقیه‌ی پسرها می‌توانند یک قُلپ کوچک آب بخورند. بعد لیوانی را پراز آب کرد و دور میز ما گرداند. گِوین یک قُلپ کوچولو خورد. جیدان هم همین‌طور. اما وقتی نوبت عرفان رسید، **همه‌ی آب** را هورتی سرکشید.



همه بدجوری غافل‌گیر شدیم. ولی عرفان گفت که
نتوانسته جلوی خودش را بگیرد، چون **بدجوری تشنه**
بوده.

تازه **یک لیوان آب دیگر هم** برای خودش ریخت و
همه‌اش را یک نفس سرکشید.

همه راست‌راستی نگران عرفان بودیم. چون می‌دانستیم
زودی دست‌شویی‌اش می‌گیرد و آن وقت است که شیخ
توالت او را بگیرد.





بعد از ناهار، عرفان حتی نتوانست فوتبال بازی کند؛
با این که همیشه بعد از ناهار این کار را می‌کرد. روی
چمن‌های بلند نشست و پاهایش را محکم توی شکمش
جمع کرد و مثل بقیه به گویین گوش کرد. گویین یک بار
دیگر داشت از شبخ توالت برایمان می‌گفت.

درست قبل از این که زنگ بخورد، عرفان گفت:

«من دیگر دارم می‌ترکم!»

بعد هم دوید طرف توالت پسرها و ما هم دنبالش دویدیم.
وقتی رسیدیم آن‌جا، عرفان دوید تو و سوزی گفت بیایید
برایش دعا کنیم. ما هم دعا کردیم.
بعد صدای تلق‌تولوق گوش‌خراشی از توالت بلند شد و همه
با هم شروع کردیم به جیغ‌زدن:

شبح توالت!

عرفان بدوبدو آمد بیرون. قیافه‌اش طوری بود که آدم فکر
می‌کرد **الآن است** خودش را خیس کند.
سوزی داد زد: «انگاری باید از توالت دخترها استفاده کنی.»

اما پسرها همگی داد زدند:

عمرًا!

البته به جز عرفان که ما را هل داد و یکراست دوید طرف
توالد دخترها. نفس همگی مان بند آمد.





بعد هم تئو و چند تا دیگر از پسرها شروع کردند به
ورجه‌وورجه کردن و گفتند که آن‌ها هم دارند می‌ترکند و
همگی دویدند طرف توالت دخترها.